

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Historical

تاریخی

بیژن نیابتی
۲۱ می ۲۰۲۰

جنگ جهانی چهارم ، ابزارها و آماجها - کتاب دوم

بخش بیست و سوم - نظم برتون وودز

پس از نبرد آردن دیگر همه چیز تمام است. جنگ آلمان از اینجا به بعد دیگر جنگی بر سر بود و نبود است. این روند البته از سرفصل پیاده شدن متفقین در نرماندی کلید خورده بود اما هیتلر هنوز حاضر به پذیرش واقعیت نبود. شکست آردن تحمیل واقعیت موجود در صحنه به پیشوای آلمان است. از کنفرانس کازابلانکا به بعد یعنی از همان جنوری ۱۹۴۳ معلوم بود که دیگر موضوع جنگ شکست نیروهای محور نیست، تسلیم کامل تا مرز نابودی کل آلمان است. اعلام "جنگ تمام عیار" توسط آلمان حاصل و نتیجه طبیعی کنفرانس کازابلانکا و پاسخی به اعلام علنی هدف جنگ یعنی ضرورت "تسلیم تمام عیار آلمان" توسط روزولت در ۱۲ فبروری است. تنها شش روز بعد در ۱۸ فبروری ۱۹۴۳، جوزف گوبلز طی سخنانی در ورزشگاه بزرگ برلین خطاب به روزولت و کلان سرمایه یهود می گوید: آیا شما خواهان جنگی تمام عیار هستید؟ بسیار خوب بدان خواهید رسید.

اعلام "جنگ مطلق" و همه جانبه از سوی گوبلز بیان تصمیم آلمان برای به خدمت گرفتن تمامی عرصه های غیر نظامی و شخصی در آلمان و کشورهای تحت تسلط آن در اروپاست. از این تاریخ به بعد است که فشار واقعی بر یهودیان و تصمیم به از میان برداشتن توده یهود هم کلید می خورد. هیتلر با گروگان گرفتن توده های یهودی رؤیای معامله با آن کلان سرمایه ای را در سر می پروراند که قویاً باور دارد جنگ علیه او را تأمین مالی و به تبع آن هدایت می کند. اما او بسیار دیر می فهمد که برای آن کلان سرمایه تنها چیزی که اهمیت ندارد همین توده های یهودی است. توده یهود در اینجا برای کلان سرمایه یهود فقط تا آنجائی اهمیت دارد که در خدمت پیشبرد پروژه دست سازی یک دولت حرامزاده بر خاک فلسطین قرار داشته باشد و نه بیشتر.

کلان سرمایه ایدئولوژی ندارد، دین ندارد، وطن ندارد، آرمان نمی شناسد. هدف اما دارد. هدف سرمایه سود است. سمت و سوی حرکت سرمایه به سمت سود هر چه بیشتر است. این که این سود از کجا و چگونه حاصل شود مشغله او نیست. این قانونمندی حاکم بر حرکت سرمایه است. سرمایه دار اما الزاماً چنین نیست. می تواند که نباشد! هر کجا که عنصر انسانی وارد شود قانونمندی کلی را به هم می ریزد. سرمایه به محض آن که سودآور نباشد دیگر سرمایه نیست، اسمش می شود پول خشک و خالی. صاحب سرمایه اما می تواند که دیندار هم باشد، وطنش را نیز دوست داشته باشد و اسم سرمایه اش را هم بگذارد سرمایه ملی، در مقطعی حتی آرمانگرا هم بشود و سرمایه اش را در خدمت آرمانش

بگذارد. این اما استثناست، قاعده نیست و استثناء قاعده را نفی نمی کند. سرمایه یهودی نیز خارج از این قاعده نیست. کلان سرمایه یهود در این مقطع نه وطن دارد، نه آرمان و نه دین. هدف، حاکمیت بر نفت خاورمیانه است که مقوله "دولت یهود" را به روی میز آورده است. دولتی که برای تشکیل آن تنها خاک فلسطین کفایت نمی کند، بسا بیشتر از آن نیاز به خلقی دارد که البته داوطلبانه حاضر به ترک اروپا نیست!

تا این تاریخ قصد نازیسم هیتلری خلاف "تفسیر رسمی" اصلاً نابودی یهودیان نیست، پاکسازی قومی است. هردو جنایتکارانه اند اما یکی نیستند. در چارچوب شق اول نه سرمایه یهودی امکان خروج از آلمان را داشت و نه قراردادی همچون "قرارداد هاوارا" با صهیونیستهای رویزیونیست برای فرستادن توده یهود توسط دولت نازی به سرزمین فلسطین امکان تحقق داشت. در رابطه با این قرارداد مشعشع در بخش نوزدهم مفصل توضیح داده ام. از مقطع ۱۹۴۳ به بعد اما، نبرد آدولف هیتلر نه برای پیروزی در جنگ که تنها برای دستیابی به توافق صلحی است که موجودیت و عزت آلمان در آن به رسمیت شناخته شود. از اینجا به بعد نبرد او دیگر نبردی برای حفظ خود می باشد، حتی اگر بهای آن نابودی خود و دیگران باشد. دیگرانی که در رأس آن البته توده های یهودی در کل اروپا قرار دارند. توده هایی که بی آن که خود بخواهند از این به بعد وجه المصالحه نازیسم جنایتکار هیتلری و کلان سرمایه تبهکار یهود و دولتهای حامی آنان در ایالات متحده و بریتانیای کبیر می باشند.

کنفرانس "برتون وودز" (۱ جولای - ۲۲ جولای ۱۹۴۴)

بلافاصله بعد از پیاده شدن نیروهای امریکائی در نورماندی، در فاصله اول تا بیست و دوم جولای ۱۹۴۴ کنفرانسی به میهمانداری ایالات متحده در محلی به نام "برتون وودز" واقع در ایالت نیوهمشایر برگزار می گردد که وزرای دارائی و رؤسای بانکهای مرکزی چهل و چهار کشور به شمول اتحاد جماهیر شوروی! در آن شرکت دارند. پیمان حاصل این گردهمایی نامش را از محل برگزاری کنفرانس گرفته است. یک هیأت ایرانی به ریاست ابوالحسن ابتهاج رئیس وقت بانک ملی نیز در این کنفرانس حضور دارد. ساختار مالی پسا جنگ دوم در اینجا است که پی ریزی می گردد. ساختاری که لنگر آن تنها دالرامریکا باید باشد. معلوم است که لیره استرلینگ دیگر نه صلاحیت و نه حتی توان رتق و فتق بازار را داراست. وقت آنست که میوه های دو جنگ جنایتکارانه جهانی چیده شوند و چیده هم می شوند. مافیای یهود نمایندگان خود را در اینجا هم به میدان فرستاده است.

"هری وایت" *Harry Dexter White* از سوی ایالات متحده و "جان کینز" *John Maynard Keynes* به نمایندگی از سوی دولت بریتانیا در این کنفرانس شرکت دارند. تنها در ظرف سه هفته کل ساختار نظام مالی پسا جنگ دوم با پذیرش بی چون و چرای طرح از پیش آماده شده کلان سرمایه مالی پایه ریزی می گردد. پس از "نظم آتلانتیک" که معادله قدرت سیاسی - اقتصادی پسا جنگ را به تصویر کشیده بود اینک "نظم برتون وودز" آمده است تا حاکمیت کلان سرمایه مالی بر نظام مالی جهانی را نیز تثبیت کند و می کند. این پیمان بر آن بود تا دسترسی ایالات متحده بر تمامی بازارهای جهانی را ممکن سازد. پنج سال پس از این تاریخ و به دنبال آغاز جنگ جهانی سوم موسوم به "جنگ سرد" در سال ۱۹۴۹، جمهوری فدرال آلمان نیز که در همین تاریخ بر ویرانه های آلمان نازی بنا گردیده است بلافاصله پس از تأسیس به این پیمان می پیوندد. بعد ها اتحاد شوروی و کشورهای موسوم به بلوک شرق البته با رد نظم برتون وودز در خارج این پیمان قرار می گیرند.

"نظم برتون وودز" همانگونه که "نظم آتلانتیک" در اساس تعیین تکلیف با بریتانیای کبیر هم هست. ابر قدرت قدیم که کمرش در زیر بار تأمین هزینه های دو جنگ جهانی خم گردیده است اینجا هم می بایست که تن به حاکمیت دالر به

مثابه لنگر نظام مالی آینده دهد و صحنه را تماماً به ابرقدرت جدید و کلان سرمایه مالی واگذار کند. در این مقطع هفتاد درصد کل ذخیره طلای جهان به برکت دو جنگ جنایتکارانه به قاره جدید منتقل شده و در اختیار ابرقدرت تازه از راه رسیده قرار دارد. درمقابل کل قدرتهای اروپائی به انضمام دولت فحیمه در هم شکسته و تا گردن مقروض به کلان سرمایه مالی نشسته در حاکمیت ایالات متحده آمریکا می باشند. معلوم است که در تقابل میان طرح نماینده بریتانیا و نماینده آمریکا در نهایت این طرح "هری وایت" است که به کرسی می نشیند. طرح کینز علی رغم منطقی تر بودنش در مقابل منطق! یک دالر مقتدر البته چاره ای جز پذیرش شکست ندارد.

بانک جهانی و صندوق بین المللی پول حاصل و دستاورد بزرگ این کنفرانس هستند. نهادهائی که پس از خاتمه جنگ جهانی دوم می بایست که بسا مهمتر از نهادهای نظامی و امنیتی برای پیشبرد سیاستهای امپریالیسم طراز نوین بکار گرفته شوند. از این نقطه به بعد این پول است که باید تبدیل به ابزار تعیین کننده تغییر و تحولات در جهان آتی گردد و این دالر امریکاست که باید سمت و سوی سیاست و سرنوشت ملتها را در جهان پسا جنگ رقم زند. از اینجااست که "پول" حاکمیت را در چارچوب "نظم نوین جهانی" بر عهده می گیرد و صاحبان پول، صاحبان حکومت می گردند. طرح وایت خلاف طرح کینز که به دنبال تثبیت یک ارز مشترک و شناور بود، یک نظام جهانی ثابت ارزی کاملاً وابسته به دالر را می خواست که هیچ دولتی به غیر از دولت ایالات متحده اجازه تعیین مظنه ارزی خود و بالا و پائین بردن ارزش پول ملی را نداشته باشد. پشتوانه این دالر هم باید طلائی باشد که در این مقطع البته به وفور در دست ایالات متحده قرار دارد.

این "هری وایت" هم موجود جالبی است! او که متعلق به یک خانواده یهودی اهل لیتوانی می باشد به دنبال کودتای مالی کلان سرمایه یهود در جریان رکود اقتصادی دهشتناک سال ۱۹۲۹ در وال استریت بلافاصله به وزارت دارائی منتقل و با ۳۸ سال سن در میانه تیمی قرار می گیرد که مافیای یهود در بالای وزارتخانه مذکور جاسازی کرده است. تیمی که در رأس آن یهودی جنایتکار دیگری همچون "هنری مورگن تاو" [Henry Morgenthau](#) وزیر دارائی وقت قرار دارد. او همان کسی است که طرح نابودی کل زیرساختهای مدنی و اقتصادی المان و تبدیل آن به یک جامعه کشاورزی موسوم به "طرح مورگن تاو" را در ۱۹۴۴ به دولت روزولت ارائه داده بود. طرح او دستمایه تبلیغاتی خوبی در اختیار نازیها برای اثبات نظریه شان مبنی بر قصد "یهودیت بین المللی" برای نابودی ملت المان قرار داده بود. به این موضوع هم پیش از این در بخش هجدهم اشاره کرده ام.

تنها اندکی بیش از یکسال پس از کنفرانس برتون وودز، هری وایت که در این مقطع معاون وزیر دارائی و اولین نامزد ریاست صندوق بین المللی پول می باشد متهم به جاسوسی برای اتحاد شوروی می گردد! هفت نومبر ۱۹۴۵ یک عضو حزب کمونیست آمریکا به نام "الیزابت بنتلی" [Elizabeth Bentley](#) که طرف عوض کرده و وارد همکاری با اف - بی - ای شده است هری وایت را همراه با بسیاری دیگر به عنوان جاسوس اتحاد شوروی شناسائی می کند. پیش از این تا مقطع مرگ روزولت، هری وایت و کلیه مرتبطین او از مصونیت قضائی برخوردار بوده اند. از آن به بعد هم اگرچه اتهام جاسوسی او و حلقه موسوم به "سیلور ماستر" که هری وایت عضو آن بود به اثبات می رسد اما نه او و نه دیگر متهمین به جاسوسی (مجازات اعدام به جای خود) با هیچ مجازاتی مواجه نمی شوند. هری وایت بالاخره در ۱۹۴۸ بر اثر حمله قلبی می میرد.

حلقه سیلور ماستر (Silvermaster Rings)

حلقه سیلورماستر نام یک شبکه جاسوسی اتحاد شوروی در سطوح بالای دولت امریکا در دوران جنگ دوم می باشد که اکثریت اعضای آن به شمول خود "گئورگی سیلورماستر" **Nathan Gregory Silvermaster** رهبر حلقه ، یهودی می باشند. بخشی از آنها مثل "ویلیام اولمان" **William "Lud" Ullman**، "لوکلین کاری" **Lauchlin Bernard** و "فرانک کوی" **Frank Coe** در کنار هری وایت اعضای هیئت نمایندگی ایالات متحده در کنفرانس برتون وودز هم می باشند. این شبکه همانگونه که در بالا اشاره کردم با گسستن الیزابت بنتلی از "حزب کمونیست امریکا" **CPUSA** و اعترافات مبسوط او در نزد مقامات اف بی آی افشا و فعالیتهايش متوقف می گردد. الیزابت بنتلی هری وایت را نیز به عنوان عضو حلقه و یکی از جاسوسان اتحاد شوروی در امریکا شناسائی می کند. اطلاعات بنتلی در ضمن با نتایج برگرفته از "پروژه ونونا" **VENONA-Projekts** نیز همخوانی دارد.

"پروژه ونونا" پروژه مشترک سرویسهای اطلاعاتی بریتانیا و ایالات متحده در فاصله سالهای ۱۹۳۸ تا ۱۹۴۵ می باشد که هدفش شنود و ضبط کلیه مراودات و مکاتبات مراکز وابسته به اتحاد شوروی بشمول سفارتخانه ها و کنسولگریهای آن کشور بوده است. کشف این پیامها بدلیل کد گذاری های پیچیده و دو مرحله ای آنها علیرغم سرمایه گذاریهای بسیار و تشکیل مؤسسه های آنالیز و کشف کد ، ظاهراً تا سالها بعد از آغاز پروژه به کندی پیش می رفته است. اطلاعات بدست آمده از الیزابت بنتلی در امریکا و پیش از او "ویسکر چامبرز" و "ایگور گوشنکو" در کانادا کمک شایان توجهی به پروسه کشف کدها و فهم مکاتبات و تماسهای مراکز وابسته به شوروی با بیرون از جمله با جاسوسان و خبرچینان خود می کند. این اطلاعات در انطباق با اعترافات بنتلی اتهام جاسوسی هری وایت و حلقه سیلورماستر را ثابت و مستند می کند.

جاسوسی آدمی مثل هری وایت که هم به لحاظ شغلی و هم به لحاظ مالی در سلسله مراتب قدرت از جایگاه ویژه ای برخوردار بوده است البته با هیچ منطقی قابل تعریف نیست. برای انجام این کار یا باید از یک انگیزه ایدئولوژیک مبتنی بر یک آرمان انسانگرایانه برخوردار بود (که این در رابطه با موجودی چون هری وایت بیشتر به یک شوخی بی مزه می ماند) و یا باید وصل به مافیای قدرتی بود که منافعش با منافع هیچ دولتی حتی دولت ولینعمتش یعنی دولت ایالات متحده نیز یکی نمی باشد. مافیایی که در این مقطع هیچ اولوبیتی بجز تشکیل دولت یهود بر خاک فلسطین ندارد. دولتی که بدون موافقت ستالین امکان شکلگیری و گذشتن از مرز شورای امنیت سازمان ملل تازه تأسیس آنروز نداشت. بعداً در مقوله انتقال تکنولوژی اتمی به اتحاد شوروی که معادله قدرت را بر علیه ایالات متحده برای یک دوران برهم زد به این مطلب البته بیشتر خواهم پرداخت.

ماجرای هری وایت بدلیل ناهمگونی فیلم گونه وقایع زندگیش همچون قراردادن همزمان او در بالاترین نقطه نظام سرمایه در عین همکاری با نظم کمونیستی نوع ستالینی برای من بدرجائی یادآور زندگی یکی دیگر از خرمهره های مافیای یهود در همان مقطع تاریخی اما در اروپای میانه دو جنگ جهانی یعنی "ایگناس تربیچ لینکلن" **Ignaz Trebitsch-Lincoln** می باشد. او هم در عین نمایندگی مجلس عوام به شغل شریف جاسوسی برای دولت المان در انگلستان نیز اشتغال داشته بود ، هر چند که لینکلن برخلاف هری وایت یک دوره زندان سه ساله را هم تجربه کرده بود. لینکلن یهودی یکی از اعضای جامعه ضد یهود توله بود که هیتلر را به صحنه سیاسی المان وارد کرده بود. در رابطه با تربیچ لینکلن قبلاً در بخش نهم کتاب اول مفصلتر بحث کرده ام.

بهر تقدیر با پایان کنفرانس برتون وودز ساختار مالی بین المللی به مثابه یکی از مبانی "نظم نوین جهانی" پسا جنگ دوم تعیین تکلیف می شود. این نظم تا سال ۱۹۷۱ ادامه می یابد. در اینسال ریچارد نیکسون رئیس جمهور وقت امریکا با برهم زدن رابطه دالر با طلا نظم برتون وودز را برهم می زند. تا این تاریخ ایالات متحده موظف بود در صورت

درخواست هر کشوری کل طلاهای متعلق به کشور مربوطه را پس دهد. در طول دهه شصت میلادی با برهم خوردن توازن میان ذخایر طلای درون ایالات متحده با بیرون بر اعتماد به دالر خدشه وارد می گردد. ذخایر طلای امریکا که درمقطع کنفرانس برتون وودز هفتاد و پنج درصد کل ذخیره جهانی را به خود اختصاص داده بود اندکی پس از جنگ یعنی در ۱۹۴۸ به هفتاد و یک درصد و در سال ۱۹۶۱ به چهل و چهار درصد کاهش می یابد. در ۱۹۶۶ فرانسه زمان ژنرال دوگل که سیاست مستقلتری را نسبت به امریکا چه در رابطه با ساختار مالی بین المللی و چه در رابطه با سازمان پیمان آتلانتیک شمالی (ناتو) دنبال می کرد خواهان پس گرفتن کل طلاهای ذخیره خود در نزد فدرال رزرو می گردد. حکومت جانسون تنها موفق به تأمین نیمی از طلای متعلق به فرانسه می گردد که این خود تبدیل به یک بحران سیاسی میان امریکا و فرانسه می گردد.

دهه شصت دهه شکوفائی اقتصادی کشورهای غرب اروپا و در رأس آنها المان غربی می باشد. در آسیا نیز جاپان در پهنه اقتصادی حرف اول را می زند. ارزش مارک المان و بین جاپان درمقابل دالر مرتباً بالا می رود ولی حکومتهای این دو کشور بر اساس پیمان برتون وودز موظف به حفظ قیمت ثابت ارزشان در مقابل دالر بوده و مرتباً از ارزش پولشان می کاهند. با این حال روند کاهش ارزش دالر در مقابل مارک المان همچنان ادامه می یابد. کابینه ویلی برانت در ماه مه ۱۹۷۱ تصمیم به شناور کردن مارک می گیرد و بدنبال آن دالر با یک افت ده درصدی مواجه می گردد. در این مقطع کل ذخیره طلای امریکا فقط ۱۲ میلیارد دالر است در صورتیکه تنها ذخیره طلای کشورهای عضو پیمان برتون وودز چیزی حدود ۵۰ میلیارد دالر است.

نیکسون که به عاقبت فراگیر شدن این روند آگاه است، سه ماه پس از این اقدام دولت المان غربی به ناگهان در اگست ۱۹۷۱ تصمیم به قطع رابطه دالر با طلا می گیرد. تصمیمی که مانند شوکی به ساختار مالی جهانی وارد می گردد و به همین دلیل هم از آن پس با نام "شوک نیکسون" وارد فرهنگ سیاسی دوران جنگ سرد می گردد. پس از این تاریخ دیگر تنها این دالر کاغذین بدون پشتوانه است که لنگر نظام مالی جهانی می گردد. در مارچ ۱۹۷۳ با تصمیم برخی از کشورهای اروپائی به خروج از پیمان و شناور کردن ارزشان پایان رسمی نظام مالی موسوم به برتون وودز کلید میخورد.

از اینجا به بعد برای تأمین پشتوانه دالر دیگر باید بدنبال عامل دیگری غیر از طلا رفت. این عامل چیزی نیست جز نفت خاورمیانه. دو سال بعد از این تاریخ بدنبال نشست اوپک قیمت نفت با یک رشد صعودی از بشکه ای سه دالر به حدود دوازده دالر افزایش می یابد. با بالا رفتن ناگهانی قیمت نفت و تعهد دو کشور ایران و عربستان به بازگرداندن بخش اعظم پولهای بادآورده حاصل فروش نفتشان به چرخه اقتصادی امریکا پدیده جدیدی به نام "پترو دالر" وارد فرهنگ سیاسی میگردد. از اینجا به بعد این طلای سیاه است که بجای طلای زرد پشتوانه کاغذ پاره هائی میگردد که قراست بسته به نیاز کلان سرمایه مالی در جای جای سیستم بانکی جهان به جولان دادن ادامه دهد. به این مطلب در جای خود در کتاب سوم مفصلتر خواهم پرداخت.

کنفرانس یالتا (۴ فبروری - ۱۱ فبروری ۱۹۴۵)

دو ماه پس از کنفرانس تهران، شرایط صحنه در جبهه های جنگ بسیار تغییر کرده است. ارتش سرخ در تمامی جبهه ها سرعت به پیش می تازد و نیروهای تحت فرماندهی مارشال ژوکوف تنها ۶۵ کیلومتر با برلین و فتح پایتخت المان فاصله دارند. وضعیت جنگ دیگر در تمامی جبهه ها به غیر از جنگ علیه جاپان در اقیانوس آرام تعیین تکلیف شده است. کشورهای شرق اروپا یکی پس از دیگری به اشغال ارتش سرخ درمی آیند و نیروهای عمدتاً کمونیست طرفدار

شوروی در زیر برق سلاح روسها به سمت تصاحب قدرت سیاسی خیز برداشته اند. ستالین می خواهد که در دوران پسا جنگ رقبای امریکائی - انگلیسی خود را در مقابل یک عمل انجام شده قرار داده و امکان مداخله قدرتهای غربی در این کشورها را از دستشان خارج سازد. برای او تکرار یک اسپانیای دیگر در هیچکدام از این کشورها دیگر محلی از اعراب ندارد.

چهارم فیروزی ۱۹۴۵ سران سه قدرت فاتح در شهر ساحلی یالتا واقع در شبه جزیره کریمه یعنی در خاک اتحاد شوروی گرد هم می آیند. بحث تکه تکه کردن المان و تقسیم قدرت در اروپای پسا جنگ در کنار پرداختن به جنگ علیه جاپان مهمترین مواد در دستور کار این کنفرانس است. ستالین می داند که در موضع قدرت قرار دارد و می تواند ماکزیم خواستهایش را مطرح کند و مطرح هم می کند. در این مقطع بخش اعظم کشورهای حوضه بالتیک و منطقه بالکان و در یک کلام شرق اروپا در دست نیروهای ارتش سرخ و متحدان محلی آن است. ستالین موفق می شود که علاوه بر کشورهای شرق اروپا، بخش اشغالی شرق لهستان که در توافق سال ۱۹۳۸ با هیتلر ضمیمه خاک خود کرده بود را نیز از آن خود کند. در مقابل قرار می شود که بخشی از غرب و شمال المان ضمیمه لهستان گردد! یعنی در یالتا خاک لهستان در جهت غرب جابجا می شود! در این مقطع تصور بر این است که جنگ در اقیانوس آرام ممکن است بدرازا کشد، بهمین دلیل روزولت تلاش می کند که اتحاد شوروی را نیز علیه جاپان وارد جنگ کند. ستالین تا کنون به توافق عدم تعرض با جاپان وفادار مانده است. یکی از دلایل دست بالا داشتن ستالین در یالتا علاوه بر پیروزی در اروپا همین معضل ادامه جنگ در حوضه پاسیفیک (اقیانوس آرام) و نیاز امریکا به مشارکت شوروی در این جبهه می باشد.

پروتکل یالتا به چهارده مسئله پرداخته است که مورد ایران نیز یکی از آنها می باشد. نیروهای متفقین که علیرغم اعلام بیطرفی دولت وقت ایران در شهریور ۱۳۲۰ یعنی سپتامبر ۱۹۴۱ این کشور را از شمال و جنوب به اشغال خود درآورده بودند تا این مقطع هنوز نیروهایشان را در ایران نگه داشته اند. بحث تخلیه ایران از نیروهای خارجی یعنی از قوای اشغالگر روس و انگلیس یکی از مباحث اصلی یالتاست. موضوعی که البته بدلیل عدم رسیدن به یک توافق جامع در کنار بسیاری مسائل دیگر به بعد از یالتا ارجاع داده می شود. مهمترین موضوع کنفرانس اما بحث تقسیم المان، خسارات جنگی و ساختار آنچه که بعداً سازمان ملل متحد و شورای امنیت نام گرفت می باشد. تعیین مرزهای لهستان با المان و ایتالیا با یوگوسلاوی و اتریش هم از موضوعات این کنفرانس است.

اینها بخشهای علنی هستند، پروتکل اما یک بخش غیر علنی هم دارد که به شرایط ورود اتحاد شوروی به جنگ علیه جاپان پرداخته است. یالتا چه در رابطه با تقسیم المان و چه در موضوع تشکیل سازمان ملل و تعادل قوا در شورای امنیت به یک تصمیم واحد دست پیدا نمی کند و موضوع به "کمیسیون مشورتی اروپا" **EAC** واگذار می شود که می بایست تحت رهبری "آنتونی ایدن" وزیر خارجه وقت بریتانیا و سفرای تام الختیار امریکا و شوروی در لندن به موضوعات فوق بپردازد. "کمیسیون مشورتی اروپا" **EAC** پیش از این در ۱۹۴۳ در نشست وزرای خارجه سه قدرت جهانی در مسکو تشکیل شده بود. ستالین ایتالیا را هم می خواهد ولی البته بدست نمی آورد با اینحال بی هیچ تردیدی پیروز کنفرانس یالتا کسی جز او نیست.

۲۰ آپریل ۱۹۴۵ روز تولد آدولف هیتلر است. پیشوای المان پنجاه و شش سالگی خود را در زیر باران گلوله و بمب و خمپاره در پناهگاه جشن می گیرد. نیروهای ارتش سرخ دیگر فاصله چندانی با مقر فرماندهی او ندارند. او که سرسختانه با رفتن از برلین مخالفت کرده بود اینک خود را آماده مرگ کرده است. معشوقه سالیان سالش "اوا براون" نیز حاضر به ترک معشوق و فرار از برلین نمی گردد. اوا می خواهد که با هیتلر و در کنار او بمیرد. همینطور هم می

شود. دو روز پیش از مرگشان هیتلر که در تمام عمر حاضر به ازدواج با احدی نبوده و مدعی بود که با المان ازدواج کرده است با او بر سر سفره عقد می نشیند. در نگاه او وفا و فدای دخترک نهایتاً او را شایسته همسری پیشوا کرده است. ۳۰ آوریل در حالی که روسها به چند ده متری پناهگاه رسیده اند آدولف هیتلر به زندگی خود و همسرش پایان داده و بدینترتیب راه برای تسلیم بی قید و شرط المان باز میگردد.

هشتم ماه مه جانشین او در یاسالار "کارل دونیتس" **Karl Dönitz** تسلیم نیروهای نظامی المان در هوا و دریا و زمین را اعلام کرده و بدین ترتیب جنگ عجلتاً در اروپای ویران به پایان می رسد. آنسو تر ها جاپان اما سرسختانه به نبرد ادامه می دهد و حاضر به تسلیم نیست. روزولت البته شاهد سقوط برلین نیست. سه هفته پیش از آن یک سکنه مغزی کار او را در ۱۲ آوریل می سازد و بدین ترتیب به مثابه تنها رئیس جمهور تاریخ امریکا که برای چهار دوره متوالی کشورش و البته کلان سرمایه مالی را به بهترین وجه نمایندگی کرده بود وارد تاریخ معاصر می گردد. جای او را معاونش "هری ترومن" **Harry S. Truman** می گیرد. نزدیک به سه ماه بعد ترومن برای اولین بار به دیدار ستالین می رود. جاپان هنوز سرسختانه می جنگد.

کنفرانس پُتسدام (۱۷ جولای - ۲ اگست ۱۹۴۵)

۱۶ جولای ۱۹۴۵ ایالات متحده صاحب اولین بمب اتمی تاریخ می شود. فردای آنروز قرار است که سومین و آخرین نشست مشترک سران سه قدرت بزرگ در پُتسدام واقع در خاک تحت اشغال شوروی در المان ویران شده برگزار گردد. قبلاً قرار بوده است که کنفرانس در برلین باشد اما به خواست ستالین به پُتسدام منتقل می شود. در منابع انگلیسی زبان اکثراً از این دیدار یا بنام کنفرانس برلین یاد می شود و یا کنفرانس برلین (پُتسدام). هر سه کنفرانس سران سه قدرت، مستقل از محل برگزاری آنها با میهمانداری ستالین و در خاک تحت حاکمیت او برگزار می شوند. از کنفرانس تهران در محل سفارت شوروی و با حضور پرشمار سربازان روسی در ایران اشغال شده تا کنفرانس پالتا در خاک خود شوروی تا همین کنفرانس آخری که باز هم در خاک تحت حاکمیت روسها در المان اشغال شده جریان می یابد. چرچیل پیش از این خواستار برگزاری کنفرانس در ماه جون بود اما ستالین زمان برگزاری کنفرانس را کش می دهد. اتحاد شوروی بدنبال تکمیل روند تصاحب قدرت سیاسی در مناطق اشغالیش واقع در شرق اروپا توسط نیروهای وابسته به خودش هست تا بریتانیا و ایالات متحده را در مقابل عمل انجام شده قرار دهد و قرار هم می دهد. یک دلیل دیگرش هم انتخابات پیش رو در بریتانیا در همین ماه جولای می باشد که می تواند در صورت شکست در انتخابات برانگیزه چرچیل در چانه زنی در مقابل او از موضع قدرت سایه افکند. ستالین در شروع کنفرانس نیز آگاهانه ۲۴ ساعت ترومن و چرچیل را منتظر می گذارد و روز بعد از آغاز کنفرانس با یک قطار ضد گلوله از مسکو وارد پُتسدام می شود. ده ها هزار سرباز مسئولیت حفاظت از مسیر او را برعهده دارند و صدها کیلومتر ریل قطار در اروپا که با پهنای ریلهای درون اتحاد شوروی نمی خوانند تعویض و به اندازه می گردند. ستالین دیدار خود با مائوتسه تونگ را دلیل تأخیر و چینی ها را مقصر قلمداد می کند و عذر می خواهد. برای چانه زدن بر سر دنیای پسا جنگ اما هنوز بیش از دو هفته زمان باقی است.

هری ترومن نتیجه موفق آزمایش اتمی در امریکا را به اطلاع کنفرانس می رساند اما ستالین توجه چندانی به این پارامتر قدرت جدید که می توانست کل روند چانه زنی را تحت تأثیر قرار دهد نشان نمی دهد. دستگاه اطلاعاتی او مدتهاست که از طریق یکی از جاسوسانشان بنام "کلاوس فوکس" **Klaus Fuchs** در جریان برنامه اتمی امریکا موسوم به "پروژه مانهاتن" قرار دارد. به این پروژه در بخش بعدی اشاره خواهم کرد. اتحاد شوروی خود نیز با جدیت

بدنبال ساخت بمب اتمی است. در همین پُتسدام و در جریان همین کنفرانس است که "هری ترومن" فرمان جنایتکارانه حمله اتمی به جاپان را صادر می کند. برای ایالات متحده تردیدی بجا نمانده است که بدون وارد کردن بمب اتم به معادله قدرت جهانی و به غیر از استفاده عملی از قدرت اتمی، تحقق "نظم نوین جهانی" یعنی همان "نظم آتلانتیک" و "نظم برتون وودز" با وجود ستالین و "شیخ کمونیسم" در جهان آنروز از اساس خواب و خیالی بیش نخواهد بود.

پُتسدام در رابطه با سرنوشت المان اشغال شده پنج تصمیم اساسی می گیرد. هر پنج تصمیم هم تصادفاً با حرف دی **D** شروع می شوند. "نازی زدائی" **Denazifizierung**، "غیرنظامی سازی" **Demilitarisierung**، "عدم تمرکز" **Dezentralisierung**، "دمکراتیزه سازی جامعه المانی" **Demokratisierung** و نهایتاً **Demontage** به معنی "برچیدن تأسیسات صنعتی المان بویژه صنایع نظامی و انتقال آنها به کشورهای فاتح مانند اتحاد شوروی" در پوش تأدیه خسارات مالی وارده بر متفقین. در این کنفرانس امریکا رژیمهای جدید در مجارستان، رومانی، بلغارستان و فنلاند را برسمیت می شناسد و شوروی هم بالاخره می پذیرد که سه ماه پس از تسلیم المان به جاپان اعلان جنگ دهد. المان در هم شکسته نیز به چهاربخش اشغالی تقسیم می گردد.

جالبترین موردی که برای اولین بار در تاریخ اتفاق می افتد تغییر یکی از سه رهبر شرکت کننده در جریان کنفرانسی در چنین سطحی و با دستورکاری همچون تقسیم قدرت و مناطق نفوذ در دنیای پسا جنگ جهانی است. چرچیل که همراه با حزب محافظه کار در انتخابات ماه جولای شکست خورده است جای خود را در کنفرانس به "کلمنت اتلی" **Clement Attlee** رهبر حزب کارگر می سپارد و مایوس و سرخورده همراه با وزیر خارجه اش "آنتونی ایدن" **Anthony Eden** و هیئت همراهشان به لندن باز می گردد. دستگاه رهبری ابرقدرت از کار افتاده توان مدیریت کنفرانسی با این درجه از اهمیت با حضور یک رهبری مقتدر و مورد اعتماد را از دست داده است. چیزی که البته در وهله نخست به جیب ستالین رفته و در مرحله بعدی کار ابرقدرت تازه سربرکشیده بر ویرانه های جهان آنروز را ساده تر میکند. پنج روز مانده به پایان کنفرانس اتلی با وزیر خارجه جدیدش "ارنست بوین" **Ernest Bevin** به پُتسدام آمده و از ۲۸ جولای تا پایان کنفرانس در دوم آگوست طرف مذاکره می گردد!

ستالین در همان اولین نشست مشترک با پیشنهاد ریاست جلسه به ترومن عملاً او را در جایگاه داور قرار داده بود تا راحتتر به مصاف چرچیل برود. او در این شرایط نه زیر بار سهیم کردن فرانسه و واگذاری بخشی از المان بدان کشور می رود و نه علیرغم پذیرش شفاهی حاضر بدادن تضمینی مبنی بر کمک به روند استقرار رژیمهای دمکراتیک در شرق اروپا و انتخابات آزاد در آنها می دهد. نهایتاً هم قرار بر این می شود که امریکا و بریتانیا از بخشهای تحت اشغال خودشان در غرب المان سهمی به فرانسه بدهند. در رابطه با تصمیم گیری در موضوع هندو چین هم همینطور است. ترومن که در ماه مه حاکمیت فرانسه بر ویتنام را برسمیت شناخته بود دو ماه بعد در پُتسدام تن به تقسیم ویتنام بر مبنای ایدئولوژی می دهد.

و اما موضوع ایران و ضرورت عقب نشینی نیروهای متفقین ابتدا از پایتخت و در مرحله بعدی از کل ایران یکبار دیگر پس از یالتا اینبار در پُتسدام نیز دوباره روی میز می آید. اصرار امریکا البته نه از سر دلسوزی برای ایران بلکه حاصل ترس از افتادن این نقطه ژئوپلیتیک بدست کمونیسم روسی و تبدیل شدنش به یکی دیگر از اقمار شوروی می باشد. نقطه ای که در یکی از استراتژیک ترین نقاط دنیا و بر روی دریائی از نفت و گاز قرار دارد. ستالین با ترک تهران موافق است اما ترک شمال ایران را منوط به یک بازه زمانی شش ماهه پس از تسلیم جاپان می کند. در این مقطع در دو استان کردستان و آذربایجان عجلتاً با دو حکومت خودمختار متمایل به اتحاد شوروی هم رویرو هستیم. جمهوری مهاباد به رهبری قاضی محمد و حکومت پیشه وری در آذربایجان ایران. ستالین در مقابل نفت جنوب که در تصرف

بریتانیاست خواهان حاکمیت بر نفت شمال ایران هست. برای دولت فخیمه که خود چهارچنگولی روی نفت جنوب ایران افتاده البته دلیلی برای مخالفت وجود ندارد. مسئله عقب نشینی از ایران دوباره به نشست وزرای خارجه سه قدرت بزرگ که در سپتامبر همانسال در لندن تشکیل می شد ارجاع داده می شود.

رذیلانه ترین تصمیم پُتسدام اما مربوط به یک جنایت ضد بشری است. جنایت مشروعیت بخشیدن به یک پاکسازی قومی که تحت عنوان "بیرون راندن منظم و انسانی" ! المانیهای مقیم سه کشور مجارستان ، چکسلواکی و لهستان در بیانیه مشترک به ثبت میرسد. دوازده میلیون زن و مرد و کودک و پیر و جوان از خانه و خانمانشان رانده شده و همه چیزشان مصادره میشود. رانده شده بسوی سرزمینی که با خاک یکسان شده است. بسیاری از اینان در راه می میرند و آنانی که به المان می رسند با درد غربت در سرزمین مادری باید که تا سالها دست و پنجه نرم کنند. تراژدی این رانده شدگان تا سالها پس از جنگ جهانی دوم اساساً به سیستم رسانه ای جهان حتی مطبوعات خود المان راه نمی یافت. تنها پس از پایان جنگ سرد و در سالهای اخیر است که با همت روشنفکران مشهوری همچون "گونتر گراس" تراژدی رانده شدگان در ابعاد وسیع راه به رسانه های المان میرسد.

هرچه که سیستم رسانه ای تبهار و دروغپرداز تحت سلطه کلان سرمایه یهود شب و روز در آتش عدد کذائی شش میلیون ! یهودی قربانی نازیسم هیتلری دمیده و می دمد به همان اندازه در لاپوشانی پاکسازی قومی دوازده میلیون المانی موفق عمل کرده است. همانگونه که امروز هم در لاپوشانی رنج و درد میلیونها فلسطینی و ظلم بی بدیلی که بر تمامیت یک خلق روا داشته اند بسا با موفقیت عمل کرده و می کنند. آری در رابطه با تراژدی رانده شدگان جنگ دوم یک جنایت مرکب تحقق می یابد. یکی پاکسازی قومی و دیگری توطئه سکوت. بدین ترتیب نام کنفرانس پُتسدام با این بدسگالی نفرت انگیز عجین شده و بدینگونه وارد تاریخ معاصر جهان می گردد.

در حالیکه جنگ هنوز با شدت در اقیانوس آرام جریان دارد نشانه های بارز یک رویارویی جهانی دیگر در آینده ای نه چندان دور در همه جا به چشم می خورد. همانگونه که هیتلر "نظم ورسای" یعنی نظم نوین جهانی را نپذیرفته بود و باید که از سر راه برداشته می شد حالا در اینجا ستالین هم حاضر به پذیرش "نظم آتلانتیک" و "نظم برتون وودز" یعنی همان نظم نوین جهانی نمی شود و نظم موازی خود را در یالتا و پُتسدام تحمیل می کند. یالتا و پُتسدام حاصل یک توافق اصولی و مطلوب نیست. یک "سازش" تحمیلی بر اساس چینش نیروهای نظامی در جبهه های اروپا یعنی پذیرش "وضعیت دوافکتو" یا موقعیت فعلیت یافته موجود است. عدم پذیرش نظم نوین جهانی یعنی بردن جهان بسوی جنگی دیگر. همانطور که نطفه جنگ جهانی دوم در "ورسای" بسته شده بود همانگونه هم نطفه جنگ جهانی سوم موسوم به "جنگ سرد" در "یالتا" بسته می شود. از اینجاست که هنوز "شبح نازیسم" بطور کامل فضای اروپا را ترک نکرده ، "شبح کمونیسم" اندک اندک در همه جا ، نه فقط در اروپا که در ایالات متحده امریکا و البته که در آسیا نیز به پرواز در می آید. کلان سرمایه مالی که سرمست از پیروزی به سمت تشکیل دولت واحد جهانی خیز برداشته است بناگاه خود را با سد سدید جنبشهای کمونیستی در تمامی نقاط جهان روبرو می بیند. طلبیه انقلاب در افق جهان پسا جنگ دوم چشمها را خیره می کند.

پایان جنگ - جنایت هیروشیما و ناکازاکی (۶ اگست و ۹ اگست ۱۹۴۵)

بمبارانهای گسترده هواپیماهای امریکائی علیه شهرهای جاپان تلفات گسترده ای را در میان مردم غیرنظامی سبب می شود. یکفلم در بمباران روزهای نهم و دهم مارچ در توکیو بیش از صد هزار غیرنظامی بیگناه به خاک و خون می غلطند. اندکی پیش از برگزاری کنفرانس پُتسدام سفیر جاپان در مسکو "ساتو ناوتاکاکی" *Satō Naotake* در نهم

جولای خواستار ورود به مذاکرات صلح با متفقین می شود. قرار می شود این درخواست رسمی دولت جاپان توسط مولوتوف وزیر خارجه وقت اتحاد شوروی به اطلاع کنفرانس پُتسدام که کمی بیش از یک هفته دیگر تشکیل می شد رسانده شود. بی اعتنا به این درخواست در ۲۶ جولای امریکا و انگلیس بدون اطلاع شوروی همراه با جمهوری چین به رهبری چیانکای چک اولتیماتومی خطاب به جاپان تحت عنوان "بیانیه پُتسدام" منتشر کرده و دولت جاپان را دعوت به تسلیم کامل و بلاقید و شرط می کنند. در این بیانیه حکومت جاپان در صورت عدم پذیرش فوری و بی قید و شرط، تهدید به نابودی کامل نیروهای مسلح و ویرانی سرزمینشان می گردد. در هیچ کجای این اولتیماتوم البته کوچکترین اشاره ای به استفاده از سلاح اتمی علیه جاپان نشده است.

یکروز پیش از این در ۲۵ جولای ترومن فرمان استفاده از بمب اتمی علیه شهرهای مسکونی جاپان را خطاب به ژنرال اسپاتز فرمانده کل نیروی استراتژیک هوایی ارتش امریکا در اقیانوس آرام صادر کرده است. یعنی همین اولتیماتوم هم تا آنجا که به طرف امریکائی برمی گردد بیشتر جنبه فرمالیته داشته است. ژنرال آیزنهاور فرمانده کل ارتش امریکا در این مقطع بعدها چنین می نویسد که تصمیم قطعی برای استفاده از بمب اتم در همان شانزدهم جولای با وجود عدم موافقت او گرفته شده بود. آیزنهاور مدعی است به ترومن خاطر نشان کرده است که جاپانی ها علائم واضحی مبنی بر قصد پذیرش تسلیم شرافتمندانه نشان داده اند و امریکا نباید اولین استفاده کننده از قدرت اتمی باشد. مخاطب ترومن اما بیش از آنکه جاپان باشد اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی است. او می خواهد که به هر قیمت پذیرش نظم نوین جهانی را بر ستالین تحمیل کند. بهای این را اگر لازم باشد صد ها هزار زن و مرد و پیر و جوان و کودک بی گناه غیرنظامی باید که بپردازند و البته می پردازند.

مولوتف از امریکا تقاضا می کند که اولتیماتوم چند روزی به عقب انداخته شود تا شوروی پیمان عدم تعرضی را که با جاپان امضا کرده بود ملغی کند. تقاضائی بیهوده ! چرا که با دستیابی ایالات متحده به بمب اتمی دیگر شرکت دادن اتحاد شوروی در اشغال جاپان بر خلاف اصرار روزولت در یالتا، از اساس مطلوب ترومن در پُتسدام نیست. ستالین در یالتا پذیرفته بود که درست سه ماه پس از تسلیم المان که هشتم اگست می شود به جاپان اعلام جنگ کند. تقاضای مولوتف البته که پذیرفته نمی شود و بیانیه پُتسدام منتشر می شود. همه صادر کنندگان بیانیه می دانند که پذیرش تسلیم حقارت انگیز و شرایط خفت بار تحمیلی متفقین از جانب جاپانی های مغرور اساساً امری ممکن نخواهد بود. همینطور هم می شود و کل اولتیماتوم صادره بلافاصله از سوی ژنرال "کانتارو سوزوکی" ***Kantarō Suzuki*** نخست وزیر وقت جاپان رد می گردد.

فرمان حمله اتمی برای اول اگست صادر شده است. ترومن می خواهد که برگه اتمی را پیش از پایان کنفرانس در دوم اگست روی میز بگذارد اما از بخت بد او عملیات بدلیل وجود طوفانهای شدید بر روی جزایر جاپان به ششم اگست موکول می گردد. روزی که ستالین مدتهاست به کشورش برگشته است. چهار اگست خلبان "پاول تیبتز" ***Paul Tibbets*** از مأموریت سری خود باخیر میگردد. اولین هدف هیروشیماست. شهری با جمعیتی نزدیک به ۳۰۰ هزار نفر که ده درصدشان را کارگران اجباری چینی و کره ای تشکیل می دهند. به جز چند ساختمان بتونی در مرکز شهر بیشتر خانه ها اساساً چوبی هستند. معلوم است که یک بمباران غیراتمی مثل بمباران ماه مارچ در توکیو هم کل شهر را اسیر شعله های سرکش آتش خواهد کرد. اینجا قرارگاه ارتش دوم جاپان با نزدیک به چهل هزار نیروست که مسئولیت دفاع از جنوب این کشور را بر عهده دارد.

صبح روز ششم اگست خلبان تیبتز اولین بمب اتمی دنیا را بر روی هیروشیما را می کند. بمب در فاصله ۶۰۰ متری زمین منفجر می شود و آنگاه در ظرف چند ثانیه زمان از حرکت می ایستد. در چشم بهم زدن نزدیک به هشتاد

هزارانسان می سوزند و خاکستر می شوند. هشتاد درصد شهر با خاک یکسان می شود. از کل ۷۶ هزار خانه شهر، هفتاد هزار خانه با ساکنانشان نابود می شوند. قارچ اتمی تا ارتفاع ۱۳ کیلومتر بر آسمان هیروشیما فرا می رود. شهر در چشم بهم زدنی به تلی از خاکستر بدل می شود. دو روز بعد در هشتم اگست یعنی درست سه ماه پس از پایان جنگ در اروپا، اتحاد شوروی به جاپان اعلام جنگ می کند.

نهم اگست دومین بمب اتمی تاریخ اینبار بر روی شهری که هیچ ارزش نظامی ندارد انداخته می شود. اینجا هم دوباره این تنها غیرنظامیانند که هدف میباشند. در اینروز خلبان "چارلز سوینی" **Charles W. Sweeney** بمبی را با قدرت انفجاری معادل ۲۲ تن تی تی بر روی ساکنان بی دفاع ناکازاکی می اندازد. هدف اولیه ظاهراً در ابتدا شهر "کوکورا" **Kokura** بوده است. شهری که محل استقرار کارخانجات تسلیحاتی بمراتب بیشتر از ناکازاکیست. اما وجود ابرهای غلیظ بر روی کوکورا خلبان را به سمت ناکازاکی می کشاند. چارلز سوینی تصمیم می گیرد که بمب را روی ناکازاکی بیاندازد و همینکار را هم میکند. به همین سادگی !

در ناکازاکی با جمعیتی حول و حوش دویست و پنجاه هزار نفر، کارخانجات بزرگ تسلیحاتی میتسوبیشی قرار دارند که در مقطع بمباران فقط یکقلم بیست هزار نفر از کارگران اجباری کره ای در آنها کار می کرده اند. تعداد نیروهای مسلح مستقر در این شهر هم رقم قابل توجهی نیست. یعنی اکثریت قریب به اتفاق قربانیان افراد غیرنظامی هستند که کشتارشان با منطق خود دولت وقت ایالات متحده جنایت جنگی و فراتر از آن جنایت علیه بشریت به حساب می آمده است ! ۲۲ هزار نفر بلافاصله نابود می شوند و چهل هزار نفر دیگر هم در روزها و هفته های بعد با درد و شکنج بسیار جان می بازند. تعداد بسیار بیشتری در هر دو شهر معلول و یا تا آخر عمر می بایست که با تبعات تشعشعات اتمی از جمله انواع بیماریهای سرطانی زندگی کنند.

دولت جاپان نهایتاً در دوم سپتامبر ۱۹۴۵ قرارداد کاپیتولاسیون یعنی تسلیم مطلق، تمام عیار و بلاقید و شرط را امضا می کند و چنین است که یک جنگ جهانی دیگر هم پس از شش سال با صدها میلیون کشته و زخمی و معلول و آواره و رانده شده به پایان می رسد. شب یک جنگ اتمی دیگر اما تا سالها بر فراز جهان در پرواز خواهد ماند.

بیژن نیابتی، ۲۹ اردیبهشت [ثور] ۱۳۹۹